

داستان ترکمانان هند

نمود و چون دید که سرمایه خوراک در قور روی نبالودی نهادنها
 بر اسب تیز رفتاری سوار شده بگریخت و پس از پریدن
 چند فرسنگ راه اسبش از پای درآمد و خودش بهوش
 بر زمین افتاد تا بامدادان که دهگانان آن سرزمین
 شناختندش و او را گرفته بارودی مرته آوردند آنجا
 او را استوار در بند نهادند تا پس از چند روز که
 بفرمان سندیا بند از بندش جدا نمودند تا بخاری و سخی
 جانداو

شاهزاده بیدار بخت را در میرت گرفته آوردند و او در زندان
 بود تا بفرمان شاه عالم کشته شد

جماداجی سندیا چند روز پس از رنی خان به دہلی
 درآمد جشن بزرگ شایانه برپا نمود شاه عالم
 نابینا را دوباره بر تخت نشاند و داوین

فرنام (وکیل مطلق) را که پیش از آن بنام پیشوا (وسندیا
جاستادش) شده بود از سر نو بآمین دربار تازه ^{بند}

پس از آن سندیا جاگیری که به اسمعیل

بیک زبان داده بود از بخش میوات باو داد جاگیر

غلام قادر را خامه بند سرکار خود نمود و بیشترین بخشها

دو آب با همه پرگنه های دلی و آگره بسامان مرآت

افزوده گشت

براینهمه از چند ریزر سندیا دلش آرام نداشت

چه راجه گان راجپوت دشمن جانی او شده بودند

بلکه که رشکوار بزرگ او بود از هر جا که

بدست او میآمد بخش خود و علی بهادر که با او یگانه

همچشمی نمینمود بخش پیشوا را از او میخواست

همچنین آگهی تاختن ابدالی که در آن گاه پادشاهشان

داستان ترکنازان هند

تیمورشاه بود و در سوانه خونمانی میکردند از گفتگوهای روزانه
 مردم بود چه اینرا خوب میدانست که با آنکه مسلمانان به
 گوشه های گمنامی در افتاده اند باز اگر تیمورشاه بر پنجاب
 و هند تبار و همه سر ملیند خواهند کرد و بهر اسب
 لشکر درانی یکتن از مراکجان را زنده نخواهند گذاشت
 و چون در دربار پونه بدانند ایشان زبردست داشت
 از این یکی بیشتر دست پاچه شد که یکی از پسران
 شاه عالم از دلی گریخت و خود را بدربار نظام علیخان
 رسانید و چون آنجا را بگونه دلخواه خود نیافت به پونه
 شتافت و در آن دربار بزرگان مرآتة همین براس
 اینک سندیا را باندیشه های دور و دراز اندازند پایه
 پزیرانی او را بسی بلند برداشتند
 پرولی سندیا از همین جا دانسته میشود که با آنکه

فروگرفته آنگونه و سوارها بود باز دست از کارهاییکه بهمنون بازیا
 پادشاهی دادبارانه بود برداشت
 نخستین کارش در همان کشمکش این بود که از گروه
 راجپوت و مسلمان بر لشکر خود میفرود و بجزگوسائین ما
 که همت بهادر نامی هم سرهنگشان بود و هم رهبرشان و
 در شمار سرچمذین هزار میزند و سندیا آنها را بر
 تپی درآورد که سرتیب شان امباجی انکیا بود همه لشکرها
 تازه گرفته و بیشتر پیشینگان را آئین جنگ تازه درآمده
 آموخته و دخته های نو درآمده فرنگی پوشانید چنانکه رفت
 پس از اندک روزی تته تیب سپاه که هر تپی پاسبند
 سوار و چهل توپ و هشت بنگ پیاده که بر بنگی هفت
 سدن مرد کاری نوآموز داشت سپهبدی دی بویا
 آراسته گردید و برای آنکه تتخواه این سپاه پس نیفتد

داستان ترک‌تازان هند

زیسنی فراخور بنیاد ایشان سپرد آن سپهدار که ده هزار
روپیه تنخواه ماهانه خودش بود نمود و فرمود که از آمدنی آن
زمین سد و دو برای کارگزاری خودش بر دارد
باری تختین کسیکه زیرجامه کوتاه تاران را از پای مرآت کند
و شلواریهای دراز تا پشت پا پوشانید سندیا بود
اگر چه پیش ازو هم وردکن و هم در هند پیاده‌های آراسته
با دوخته‌های سربازی با آموزگاری افسران اروپائی دیگران
هم در کار آورده بودند مگر سندیا تختین کسی بود که اروپائی
هشت تنگی که یاوران و سربازگان و سرتیپان شان
انگریز و دیگر گروه‌های گوناگون اروپا و مردمان بلندخاندان
بنامند بودند زیر فرمان جنرال اروپائی چهره بند نمود مگر چون
در آن روزها فرونشاندن کشتی گروه سیک و راجپوت
را که بر سر شورش و تیز بودند در پیش داشت و از

سوی اسمعیل بیگ نیز که پی در پی از راجگان جی پور وجود
گمک میافت دشمن آسوده نبود باندیشه اینکه چگونه کارها
را بسامروی بلگر و علی بهادر بانجام رساند بیشتر بدبجوبی آن
مردار پرداخت از آنرومی تا آغازهای اینسال (۱۲۰۹) تا
توانست بیش از یک تیپ یا اردوی بهشت هنگی
که آنرا در انگریزی (بریکید) مینامند آراسته گرداند مگر
بر آن کوشش سندیا سووی سایه نیفتند زیرا که مایه بزرگ
آن دشمنی که از سندیا در دل اسمعیل رخت افکند و
او را برآنداشت که با راجپوتان بر دوشمان او سازش
نمود همان جنبش بلگر بود در یغما کردن چند وید از جای
تازه او و دامود ساختن اینکه آن در نهان بفرموده
سندیا آشکار گردیده و با آنکه سندیا در چندین جا
بیزاری خود را از انبازی در آن جنبش هویدا نمود آن

داستان ترکنازان هند

اندیشه کج از دل اسمعیل برون ز رفت و آئینه نشانها
پرخاش و جنگ از نمودار شد که گمان را جای وزنگ
نماید

سراجام بستن راه ناینجاری اسمعیل گردنگیر سندی شد
پس پیش از آنکه دست بکار جنگ زند تیپ سواره
آراسته اسمعیل بیک را بدادن دجا از راه دربر و از

<table border="0"> <tr> <td style="font-size: 2em;">}</td> <td>هکر زبان گرفت که بیاری شکر او با اسمعیل</td> <td style="text-align: right; vertical-align: middle;">۱۲۰۴</td> </tr> <tr> <td></td> <td></td> <td style="text-align: right; vertical-align: middle;">۱۱۵۶</td> </tr> <tr> <td style="font-size: 2em;">}</td> <td>بجنگد مگر درین کج کامیاب نشد زیرا که چون بفرمان</td> <td style="text-align: right; vertical-align: middle;">۱۷۹۰</td> </tr> <tr> <td></td> <td></td> <td style="text-align: right; vertical-align: middle;">۶۹۶۲۰</td> </tr> </table>	}	هکر زبان گرفت که بیاری شکر او با اسمعیل	۱۲۰۴			۱۱۵۶	}	بجنگد مگر درین کج کامیاب نشد زیرا که چون بفرمان	۱۷۹۰			۶۹۶۲۰	<p>او گوپال را و بهاو و لکوا و او و وی بویانی با شکرهای خود در نزدیکی پتن باردوی اسمعیل تاختند هکر نزدیک نیامد و شکر سندی از آنسوی باردوی اسمعیل پورش بود که در دست همان سواران دجا خورده در دام افتاده او بود ازیزوی از آنسوی کسی جلوشان برخواست و بی خار</p>
}	هکر زبان گرفت که بیاری شکر او با اسمعیل	۱۲۰۴											
		۱۱۵۶											
}	بجنگد مگر درین کج کامیاب نشد زیرا که چون بفرمان	۱۷۹۰											
		۶۹۶۲۰											

راهی خود را بر سر اسمعیل بیگ رسانیدند
 اسمعیل در دم آماده رزم شد و با همان دلیری و بهادری
 که با گلش آینه بود جنگ نمود چندین بار دیوانه وار
 خود را از کسوف لشکر دشمن زد و از سوی دیگر برون شد
 و در بهار سوار و سرباز را در روه و توپچیان را بر سر
 توپ هاشان میکشت و می انداخت چنانکه نوشته امیان
 یازده و دوازده هزار تن از لشکر مرآت در آن جنگ
 کشته بر خاک افتاد مگر سرانجام از انبوهی مرآت و انبوهی
 سربازان می بویانی که از رهبر بهادری سپید خود پدید
 نمودند شکست به سپاه اسمعیل بیگ در افتاد و چنان پیشانی
 از پیش در رفت که خود اسمعیل با چند تن از نزدیکانش
 یکسر به جی پور گریخت و همه توپخانه و ساز و سامان اردو
 چنگ دشمن درآمد

داستان ترکمانان بند

گویند ده هزار پیاده آراسته او خود را با تفنگ سپرد لشکر

فیروز نمودند

سندیا از رهگذر اسمعیل اندکی دلش آسوده شد مگر راجپوتان

بسوز پای تیزی فشردند

چندان دیر نگشید که سندیا از اندیشه گزند شاهان راجپوت

نیز دلش آزاد شد زیرا که چون در جنگ دیگری که سه

ماه پس از آن کارزار میان آن گروه و لشکر سندیا

دست داد بدبختانه شکست پرزوری خوردند و ناگزیر بدادون

اندک بازمی که هر سال برسانند گردن نهادند و خواهان

آشتی شدند

سندیا در آن هنگام میتوانست آنها را چنان زیر دست

کند که دیگر سر بلند نکنند مگر چون کنونه هکرو علی بهادر را

دید و پیش و پس کارها را بنگرید بهتر همان دانست

که در خواه آن گروه را پذیرفت و پرداخت به استوار
کار و افزونی زور خود چنانکه بمدرین سال که ^{۱۲۰۶} _{۱۷۹۲} آهنگ
پونہ نمود شمار شکر او که زیر فرمان وی بویانی بود نزدیک
بسی هزار میرسید و از بیت و چهار هزار پیاده هرده هزار
سرباز آموخته بود و از نزدیک سه هزار ششصد سوار
ایرانی بود که وی بویانی همه را با اسب و جامه و تفنگ و نیزه
از خود آماده ساخته بآمین تازہ شان ورزش داده بود و بند
از پرگنه دو آب سرزمینی که بیت و دو لکروپیه آمدنی و بد
آن بود برای هزینه آن شکر سپرد وی بویانی نمود و در آگره
را نیز برای گزاشتن غورخانه و ساز و سامان جنگ
و توپخانه که از دو سد توپ کار آمد بیشتر داشت با و اگر
گویا این کار برای آن بود که پی را بگریه کم کند
زیرا که آن اردو را سپاه شهنشاهی نام نهاد و چنان دانند

داستان ترکنازان هند

ساخت که آن بفرمان پادشاه حیره گردیده است و بخشی
از سپاه اوست مگر اینکه بکمر که سوخته آتش رشک
او بود بجارهای او بیش از آن آثر بود که بدان افسانه
فریفته شود چنانکه بیابان تنومندی و نهاد اندیشه های او پی
و از رود چنبل گذشته یکی از افسران فرانسه را به
چاکری پیش خود خواند و چهارمینگ سرباز به آموزگار
و سرهنگی او آراسته ساخت و آن نخستین پیاده
لوازم سوخته بود که در خاندان بکری پای گرفت

علی بهادر به همک و همراهی همت بهادر گرفتند بوند بکنند
پرواخت و پس از آنکه هر دو بدشواری های بی پایان برخورد
آنها کامیاب شدند که توانستند در آن سرزمین ریشه
کنند

جهاوادی سندیا که همیشه از آنگونه رفتارهای دشمنانه

بلگر و علی بهادر ولتنگ بود همه را در پی آن بود که کار
کند که آن دو سردار را به پونه باز خوانند و چون دانست
که مانا فرنیس که دوستدار بلگر است چنان خواهد کرد خود
آهنگ آن تنگگاه نمود چه چنان میدانست که از رفتن
خودش آرزوهای دیگرش نیز برآورده خواهد شد مگر بجز
یکی که اندکی کامیاب شد در دیگرها نمودی نکرد

چون پس از جنگ پتن سه باره از پادشاه و باره
(وکیل مطلق) بوون پیشوا و جالیتادی خودش فرمانها
گرفته بود همه سامانهای بزرگی و نشانهای ویژه که وابسته
بدان پایه بود فراهم نموده همراه خود به دکن برد و چون به پونه

رسید بیرون آن شهر سرایروده گردون شکوهی

برافراشت و تار خسر وانه نیز برای فرودگاه پیشوا

نوجوان برپا نمود و چون یکی از آرزوهای بزرگش این بود

۱۲۰۴
۱۲۰۶

۱۲۹۲
۶۰۱۱

داستان ترکنازان هند

که خود را در دل او جانماید و در دربارش درفش برتر
برپا نماید از چیزهای تازه که شگفت انگیز کودکان آراسته
توانستی شد و دل تازه جوانان نوحاسته را بدست
توانستی آورد بسی پارچه های نیکو گرد آورده هر یک
از آنها را در هنگام خوشی بنگاه او در آورد و دل او را
به سواری و گردش و شکار همیشه خوش داشته خورا
در چشم او ارجمند ساخت مگر کاریکه پیشتر از همه کرد این
بود که پس از دید و بازوید که میان او و دستور بزرگ
پیشوا (مانافرنولیس) رخنمود به پیشگاه پیشوا رفته او را بسر پرده
خود در آورد و جشن بزرگ شاهانه برپا نموده فرمانها و فرجامها
شهنشاهی را که برای او بدست آورده بود بر سر دربار
باو داد و از آنجا او را با آبخنان شکوهی بشهر باز آورد که
همه مردم کارها را بند نموده برای دیدن آنگونه دستگاه

بزرگی و سروری در همه راهها دورویه و سه رویه رده
بستند

از همین گونه کارها اگر چه سندی نزد پیشوا جایگاه بلندی
یافت و یگانه بیکی از آرزوهای دل خود رسید مگر سود
که از آن بدستش آمد جز آن نبود که از رهبر آن در دل
بداندیشان خود که بزرگان دربار پونه بودند رشک تازه
بر رشک دیرینه میفرود و آنها را برآنداشت که در پشته

موشکها دوانیده بکرو و علی بهادر را بویرانی کار او
واداشتند و او هرگز درین آهنگ که آن دوستدار
را به پونه باز خوانند کامیاب نشد و بکرو در هندوستان
کارخانه (و گرچه چندان رنگی نداشت) برابر دستگاه او
کشاد

گجاشتهگان آن هر دو در خاک راجپوت بفرایمی زر

واستان ترکمانان هند

باز میکوشیدند تا آنکه بر سر بخش نمودن آن میانشان
چنان بهم خورد که بجنگ بیدگر لشکر آراستند
سپهکشان سنڌیا که واری بیست هزار سوار و نه هزار
سرباز بودند لشکر بکر را که سی هزار سوار و چهارهنگ
پیاده لوار استم بودند بهم در شکستند و سی و هشت توپ
از ایشان بگرفتند

پیادگان بکر که پایداری نمودند چنان از پای درآمدند که
میش از چند تفتان جان بدر نبردند
بکر در ماه بود که گریختگان لشکرش که بازمانده تیغ سپاه
سنڌیا بودند باو پیوستند و او از شنیدن آنگونه شکست
و دیدن آنسان پریشانی ایشان چنان بخشم درآمد
که شهر اوجین را که در آن روزگار تختگاه سنڌیا
بود تاراج نمود

چون آنگهی آن کارزار به پونه رسید دل دوستی ^{۱۲۰۷} _{۱۷۹۳} ^{۱۲۰۷}
 بگر شکسته گردید بوشه ناناقرنویس که بیشتر از رشک
 بر سنڌیا در دوستی او لاف یگانگی میزد بدانشان بجان
 برنجید که پورسرام به او را برای یاری او به پونه خوا
 سنڌیا برای آنکه مبادا آتش رشک او
 بجان بدخواهاش بیشتر کار کند پیش از یکدو دسته از
 پیاده تازه خود را همراه نبرده بود درین هنگام که دید
 پورسرام با دو هزار سوار در رسید جان را بهانه نمود
 بزودی بر شمار آن دو دسته که بسرنگی کیای انگیزی
 (هسینک) نام و مردی دیگر از مردم اروپا بودند پیروز
 و یک تیپ از اردوی پیاده که زیر فرمان وی بویانی بود
 نزد خود خواند مگر از آنجا که سرشت مرا تکان است که اگر
 گوشت یکدیگر را بخورند استخوان هم دور نمی اندازند هر دو

داستان ترکنازان هند

سوی از انجام آن جنگ پرهیز نمودند و بسرکردگان خود
که در هند داشتند نوشتند که دست خود را بخون بکشد
نیالایند و بمانند تا پیشوا در میان هر دو فرگفتی دهد که باین
یکسوی کار برود و سوی باشد

پس از آن سندیا برای آنکه در پیشرو اندیشه های خود
کارش بدشواری نکند با دوستان بهر و خوشی و
بادشمنان به کجدار و مریز رفتار نمود مگر اینکه پیمانہ اش
را بیش از آن گنجایش نبود چنانکه ناگهان تب بسیار
سنگینی چهار آنش چشمتش را فرو گرفت و در
نزدیکیهای پونه جایی که آنرا ریونالی میگفتند
دشمن را بند نمود

مهاوادی سندیا فرزند زینہ داشت برادر او توکاجی
سندیا که با او از یک پدر و یک مادر بود و در جنگ

پانی پت نابود شد سه پسر گزاشت که همه در شکر او پای
افسری داشتند نخستین آنها که رجبی بی فرزند مرد و دومین
آنها رولاجی دو پسر داشت مگر مهاداجی دولت را و فرزند
افتت را که سومین آنها بود بجانشینی خود برگزید و با آنکه
در زندگی خود چنانکه آیین آنگروه است جشن پسر خواندگی او
را برپا نموده بود و همین بزبان رانده بود که دولت را و فرزند
خوانده و جانشین من است و با آنکه او هسنور سال
پانزدهمینش پر شده بود پس از مرگ او بر چهار باش
سروری خانه سندیا پشت داده دارای کشور فراخ او
شد و بیشتر بزرگان مرآت و همه سرشناسان خانه
سندیا نامه های فرخنده بادی باو نوشتند و توکاجی ملکر
یکی از کسانی بود که پیش از همه جانشینی او را پذیرفتند
در همان روزها که سندیا برای رفتن

واستان ترکتاران هند

به پونه روی به اوجین نهاد اسمعیل بیگ که دشمن جان
 او بود باز سر بشورش بلند نمود و چون توکاجی بکر نیز
 با او در آن دشمنی انبار بود او را برآنداشت که مایه بزم
 خوردگی آسایش هندوستان شد و چیزی نمانده بود که برهن
 جهان آرمش گردد مگر بخت سندی کار خود را چنان خوب
 بانجام رسانید که پیش از رسیدن او پونه اسمعیل بیگ
 گرفتار شد

بدینسان که گماشتگان سندی خواستند در کتود را از
 زن نجف خان بگیرند و چون وی سر از داون آن باز
 بر آن در شکر کشیدند

اسمعیل بیگ بیاری آن بیوه شتافت و بیرون دیوار
 در بالشکر سندی خنک نموده شکست خورد و بدرون باز
 رفته در خودداری کوشش پسندیده هویدا ساخت تا آنکه

یکروز زن نجف خان از پاره گلوله خمپاره شکر دشمن از پا
درآمد

باره گیان از نمود آن رویداد خواستند اسمعیل را بدشمن
سپارند و اسمعیل کاریرا که آنان درباره او اندیشیده
بودند خودش کرد و چون به پیمان زینهار جان خود را به
دشمن سپرد او را در در آگره زندان نمودند و او همانجا
بود تا مرد

۱۲۱۳
۱۷۹۹

چون آنچه پس از آن رخنه بدستان انگریزان
و مراکشان بیشتر بستگی دارد از آزادی در اینجا پیش این
یاد نمیشود که شاه عالم نابینا بر تخت دہلی دست خوش
اندیشه های مرته بود تا آنکه انگریزان دہلی را گرفتند و

۱۲۱۷
۱۸۰۳

ماهی ککروپیه برای او ماهانه نامزد نمودند و او از
کشکش رنجهای بیوده یگانه آزادی یافت تا آنکه پس

۱۶۶۴
کلخ چارم

داستان ترکتاران هند

از چهل و پنج سال کما بیش پادشاهی ناسازگار دیده نابینا
را بنجاک نابودی بینباشت

۱۲۲۱
۸۰۶
۱۸۰۶
۱۱۰۶

اکبر شاه دوم

نامش ابوالنصر و پسر شاه عالم دوم بود چون سرگزشت
روزگار او همه آویخته بدستان انگریز است که بخواست
خدانگارش خواهد یافت اینجا میش این نوشته نمیشود
که چیز تازه که در نامه هستی او بنگارش پذیرفته همین است
که او شب چهارشنبه هفتم ماه نهم تازی (۱۱۲۳ و ۱۷۵۹)
بجکمی آمد و روز چهارشنبه هفتم ماه نهم تازی (۱۲۲۱ و ۱۸۰۶)
پس از مرگ پدر بر تخت نشست و به اکبر شاه دوم
فرزآمیده شد

در روزگار این پادشاه فرمانزانی انگریزان بجوبی تاپایان
خاک پنجاب رسیده بندوبست کارهای کشوری بدست
آن گروه بود مگر اینکه کاروبار باشندگان و در را خودیاد
یکسو می نمود و آیین چاکری بندگان پادشاهی و دارا

چتر و تحت خسروی بدستور پیش بر جای بود تا روز
 آدیند بیت و هشتم ماه ششم سال (۱۲۵۳ و ۱۸۳۷)
 پس از هفتاد و نه سال و ده ماه و بیت و یکروز
 زندگی و سی و دو سال تازی پادشاهی بی ساز و لشکر
 جامه جنبش گذاشته در دیه (قطب صاحب) که بسوس
 فرودین دلی است بنجاک رفت
 بهادر شاه

این و اسپین پادشاهان خانه تیمور است که برادر پسر
 ویژه شاهنشاهی است نام تنها نیز که بجا مانده بود بیایان
 رسید

سال پیدایش او از نام (ابوظفر) برمیآید در سال یک هزار
 و یکصد و هشتاد و نه پدید آمد و چون در زبان اردو سخن
 سرای یگانه بود در چاهم با نام خود را (ظفر) می نگاشت

پایه گفته هایش آن مایه بلند و سروده های خوش نشین
 آنسان همه کس پسند است که در ستر نامه خاک بند و
 و دکن یا خود در هر کجا که زبان اردو گفته میشود روز بزم
 پامی کوبی و سرود چامه های او را می سرانید و در سرودم گوشه
 نشینان چکامه های او را خوانده بگریه در می آیند
 همه زندگی خود را در خواندن نامه های پیوسته و گسته در
 و سرودی بکار برد و بجز خوشگزرانی و سرودگویی
 کاری نکرد و از همین بود که در دانش آواز و سرود نیز
 دستگاه فراخی بکشد

سرکار کسبی برای بجا ماندن نام این خاندان کارها
 بسیار خوب کرد از آنها یکی اینکه همیشه از آن خانه
 یک فرزند مہر تخت نشین باشد و بجز در آمد های ویژه
 شاهی همچون تیول و بخر آن نخواه یک لکروپه ماهوار

داستان ترکازان هند

بدستور پیش باو داده شود و چون پادشاه زیر بار و ام سنگینی
 بود میخواستند ماهانه یک لک و بیست و پنجاه هزار روپیه دیگر
 بنام او کنند تا از وام سبک بار شوند و نیز پیشنها دادند
 اندیشه آن سرکار این بود که برای دانش آموزی شاهزاده
 گان دبستانی ساخته شود مگر چون روزگار نگون سازی
 فرارسیده بود بیت سال از تحت نشینش گزشته بود
 که لشکر هندی انگیز بر سر وندان گرفتن فشک که چگونگی
 در انجام کار فرماندهی سرکار کمپانی نوشته خواهد شد از افسران
 خود روگردان شدند و نزد این پادشاه رفته گردش
 فراهم گشتند از نیروی انگیزان دلی را گرد گرفته جنگها
 دست داد تا آنکه از سپاه شورش انگیز پاره گشته شدند و
 برخی گریختند و انگیزان برای آنکه در آینده جلو میمان
 آشوبها بسته گردد پادشاه را با بانوی او (زینت محل) و